

وهابیت و تروریسم جهانی

قسمت دهم

فصل سوم

اخوانیت، یکی از پایه های سلفیسم در افغانستان

بموازات نفوذ افکار وهابیت (سلفیسم) از عربستان سعودی، و "دیوبندیسم" از هند پاکستان در افغانستان، اخوانیت یا اسلام سیاسی نیز راهش را از در سالهای پسین از مصر به سوی افغانستان گشود.

قبل از آنکه روی اخوانیت و حرکت سیاسی و تبلیغاتی آن در افغانستان سخن گوئیم، بهتر خواهد بود منحصراً بر موضوع مورد بحث، رجوع کنیم به زادگاه اصلی این حرکت دینی - سیاسی، فرود و فراز تاریخی و مقاصد رهبران آن.

حرکت " اخوان المسلمین " برای نخستین بار در سال 1928 میلادی توسط شیخ حسن بن احمد بن عبدالرحمن البنا، در تحت اوضاع و احوال خاص سیاسی - اجتماعی جامعه

مصر در شهر اسماعلیه بنیان گذاشته شد. آنچه ایجاد این حرکت در مصر اسلامی را در آن سالها تسهیل نمود، اینها بودند:

* اوجگیری قضیه فلسطین

* اشغالگری استعمار بریتانیا

* ضعف سیاسی و اداری سلطنت ملک فاروق

در آن سالها، اقدامات و فعالیتهای صهیونیست ها به حمایت قاطع جهان غرب، بویژه پشتیبانی همه جانبه بریتانیا، فرانسه و امریکا در خاورمیانه تشدید گردیده آتش جنگ و تقابل میان مسلمانان فلسطین و نیروهای صهیونیستی و متحدان غربی آن مشتعل گردیده بود، توافقات مخفی و علنی میان پادشاه مصر و آل سعود با انگلیسها مبنی بر جابجایی یهودی ها در قلب کشورهای عربی، احساسات خلق عرب مسلمان را برانگیخته بود، مردم مصر از حاکمیت گستاخانه نیرو های انگلیسی و مداخلات آشکار آنها در امور داخلی مصر به ستوه آمده بودند (بخشهایی از مصر در اشغال انگلیسها در آمده بود)، فقر مالی و اقتصادی توأم با فقر آگاهی و دانش در آن سامان بیداد میکرد. لایه هایی از اقلشار و طبقات مردم، بخصوص حلقاتی از روشنفکران و آزادیخواهان جامعه مصر در میان موجی بن بست فکری و نگرانی های سیاسی – اجتماعی دست و پا می زدند. خلافت اسلامی سقوط کرده و قلمرو وسیع آن توسط استعمار اروپایی تجزیه و تقسیم شده و پیروزیها و اقدامات اصلاحی روشنفکرانه (سیکولاریستی) مصطفی اتا تُرک در ترکیه، نگرانی های حلقات عقبگرای مذهبی را برانگیخته بود.

در تحت چنین اوضاع و احوال پریشان کننده بود که " البنا " با جمعی از یارانانش تصمیم گرفت دست به ایجاد یک تشکیل سری بزند. وی در سال 1900 میلادی

دریک قریه کوچی بنام " محمودیه " واقع در نزدیکی های اسکندریه، دریک خانواده متوسط الحال متولد شد. پس از آنکه آموزشهای ابتدایی را در زادگاهش فراگرفت، شامل مدرسه " دارالعلوم " در شهر قاهره گردید و در سال 1927م از آنجا فراغت حاصل نمود. " البنا "، کارش را بحیث دبیر در جمعیت ها و انجمن های مختلف مانند " جمعیت ادبی برادران "، " انجمن جوانان مسلمان "، " جمعیت خیریه حصافیه "، " انجمن مکارم اسلامی " و غیره ادامه داد.

پس آنها، موجودیت همین " جمعیت " ها و " انجمن " ها و نیز، کارآموزی و تبلیغاتی " البنا " در میان آنها، موجب سهولتهایی در جهت ایجاد تشکیل " اخوان المسلمین " گردید. چنانکه شیخ حسن البنا خود میگوید: " در ماه مارچ 1928م، پنج تن از برادرانی که در درسها و کنفرانسهای من شرکت داشتند، به منزل من آمدند و گفتند ما به سخنان تو گوش فرا دادیم و ردما مؤثر افتاد، ولی طریق عمل و راهی را که به اسلام و سعادت مسلمانان می انجامد، نمیدانیم، دیگر از این زنده گی مذلت بار به تنگ آمده ایم، در این دیار، مسلمانان هیچ عزتی ندارند و جایگاه آنان حتی از خدمتگاران بیگانگان نیز پایین تر است، ما حاضریم با نثار خون، ایمان و تقوای خویش در راه خدا، با تو همگام شویم. من بحری از سخنان آنها متأثر شدم که نمیتوانستم از زیر بار مسئولیتی که به من واگذار شده بود، شانه خالی کنم، از این رو به دعوت آنها لبیک گفتم و در همان جا سوگند خوردم تا جان در بدن داریم در راه اسلام فعالیت و مبارزه کنیم. .. "

جمعیت " اخوان المسلمین " مصر، شعارششگانه آتی را بعنوان عمده ترین نظر و عمل خویش اعلام نمود:

الله نهایت ما

اسلام دین ما

قرآن قانون ما

محمد رهبر ما

جهاد راه ما

و مرگ در راه خدا آرزوی ما.

- جمعیت مذکور، اهداف دینی، سیاسی و اقتصادی اش را چنین به نشر رسانید :
- 1) تفسیر و توضیح کامل قرآن کریم با بازگشت به اسلام اصیل و زدودن غبار قرون از چهره آن و پاک کردن هرچه ناخالص و دروغ و خرافات از ساحت مقدس آن.
 - 2) متحد ساختن ملت مصر و ملل اسلامی پایه اصول قرآنی، بازگشت به اسلام اصیل و تربیت نسل جدید بر مبنای اصول آن تا ملت آینده، ملتی قرآنی باشد.
 - 3) رشد ثروت ملی و حفاظت از آن، بالابردن سطح زنده گی، عدالت اجتماعی فردی و گروهی، تضمین فرصت های برابر برای همگان، محدود کردن نفوذ خارجی در اقتصاد مصر، تشویق صنایع داخلی و تشکیل اتحادیه های کارگری.
 - 4) خدمات اجتماعی، تلاش برای محو جهل و بیسوادی، بیماری، فقر و تشویق به انجام کارهای مفید، عام المنفعه و سود آور
 - 5) آزادی دره نیل و تمامی کشورهای عربی و سر زمینهای اسلامی از چنگال خارجیان، کمک به اقلیت های اسلامی در تمامی سر زمینها برای آنکه بتوانند حقوق از دست رفته خویش را بدست آورند، حمایت از اتحاد عرب، تلاش مستمر در راه تشکیل جامعه بین المللی اسلامی.
 - 6) ترغیب به ایجاد جامعه ای بر مبنای اصول اخلاقی (چه مادی و چه معنوی) از طریق قوانین جهانی اسلام.
- همچنان، جمعیت " اخوان المسلمین " به نظام خلافتی بمتابۀ " بهترین " نوع حکومت، نه جمهوری یا سلطنتی توجه عمده داشت.

چنانکه ملاحظه میشود، شعارششگانه جمعیت " اخوان المسلمین"، همان شعارهای ابن تیمیه، احمد بن حنبل و محمد بن عبد الوهاب یا کلاً، برخاسته از تفکر سلفی میباشد. اهداف ششگانه آن نیز به استثنای بخشهایی از آنها، متکی به همان شعارهای ششگانه بحساب میروند.



حسن البنا

درسالهای بعد (1952م) بود که شخصیت اسلامی دیگری بنام " سید قطب " به جمعیت اخوان المسلمین پیوست و مقالات متعددی در راستای دفاع از جمعیت مذکور و اندیشه های سیاسی – اسلامی آن نگاشت و درسال 1954م به زندان افتاد و پس از ده سال از زندان آزادشد. وی پس از یکدوره حبس مجدد، درماه آگست سال 1966م اعدام شد. اما فعالیتهای سیاسی و قلمی سید قطب، اثرات ژرفی در میان جمعیت اخوان و جامعه مصر بجا گذاشت.

گوشه یی از اندیشه های سید قطب پیرامون اسلام ، انسان و جامعه چنین بود: " ... اسلام یا هست یا نیست. اگر هست که اسلام مبارزه و جهاد پیگیر و دامنه دار و سپس شهادت در

راه خدا و در راه حق و عدالت و مساوات است و اگر نیست، نشانه اش آن است که همه به ورد و ذکر مشغول اند و به تسبیح و سجاده چسبیده اند و صبح و شام منتظرند که خود به خود از آسمان، خیر و برکت و آزادی و عدالت ببارد. "

البته جمعیت " اخوان المسلمین " مصر، دارای تاریخ سیاسی و مبارزاتی پُر فرود و فرازی میباشد که پرداختن بدان، از حیطه این نوشتار بیرون است و اما، به پاسخ این سؤال که اخوانیت مصر چگونه و چه زمانی به افغانستان سرایت نمود، باید گفت که برای نخستین بار، اسلام سیاسی یا اهداف اخوانیسم را خانواده " مجددی " ها، با راه یابی به دربار امرای افغانستان، ترویج " پیری و مریدی " میان اعضای خاندان شاهی و مجددی ها، گذاشتن تاج به سرشاه، میانجیگری های سیاسی میان رقبای تاج و تخت و بالاخره مخالفت با شاه و تلاش در سقوط نظام شاهی در همنوایی با اجانب، بنانهاندند. اسلام سیاسی بی را که خانواده مجددی در افغانستان مروج نمود، وقتی کاملاً آشکارا و مسلم گردید که برخی از اعضای برجسته این خانواده (عمر مجددی ، صادق مجددی و ...)، با قرار گرفتن در خدمت امیروقت، به کرسی های وزارت و سفارت تکیه زدند.

صادق مجددی که مانند عمر مجددی در سقوط یک امیر (اعلیحضرت امان الله خان) و به قدرت رسانیدن امیردیگر (جنرال محمد نادر) نقش بازی نموده بود، در همان سالهایی که جمعیت اخوان المسلمین تازه در مصر ایجاد گردیده و حسن البنا مشغول فعالیت های سیاسی در آن کشور بود، بحیث سفیررژیم محمد نادر در مصر اسلامی به کار گماشته شد. تاجاییکه تاریخ گواهی میدهد، محمد صادق مجددی در مصر، ارتباط مستقیم و حتا تشکیلاتی با حسن البنا رهبر اخوان المسلمین برقرار نموده بود و حتا یکی از فرزندانش، مسوولیت بخش تشکیلاتی جمعیت اخوان را بعهدہ داشته است .

بعداً، صبغت الله مجددی عضو دیگر این خانواده، وقتی از مصر به افغانستان برگشته و بحیث مدرس در چارچوب وزارت معارف افغانستان مقرر میشود، اندیشه ها و

افکار جمعیت اخوان را برای دانش آموزان مکاتب تدریس میکند و غالباً با حکومت های برسر اقتدار از در مخالفت پیش می آید. و اما با آنهم، قادر نمیشود تشکیل یا جمعیت منظم سیاسی را ایجاد نماید.

سپس، دولت افغانستان، باساس توافقنامه فرهنگی میان مصر و افغانستان، یکتعداد شاگردان دانشکده شرعیات دانشگاه کابل را به " جامعه الازهر " غرض آموزش مسایل دینی میفرستاد. فارغان جامعه مذکور وقتی به افغانستان برگشتند، معمولاً در همان دانشکده شرعیات دانشگاه کابل مشغول تدریس برای شاگردان میشدند. تنی چند از این برگشته گان عبارت بودند از غلام محمد نیازی، سید موسی توانا، وفی الله سمیعی، برهان الدین ربانی، عبدالرحیم نیازی و عبدالرب رسول سیاف.

اینها کسانی بودند که افکار سیاسی " جمعیت اخوان المسلمین " مصر را با خود به افغانستان آوردند. دهه قانون اساسی یا آخرین سالهای زعامت محمد ظاهر شاه در افغانستان بود که احزاب و سازمانهای مختلف سیاسی سربر آوردند، جنبش دموکراسی خواهی جان گرفت، تظاهرات خیابانی به راه افتاد و نشریه های متنوع نوشتاری رویکار آمدند. لهذا، زمینه برای تبارز حرکتی همانند " اخوان المسلمین " مصر تقریباً با همان اهداف سیاسی و بنیاد فکری (مذهبی - سیاسی) توسط پیروان حسن البنا، سید قطب و محمد قطب نیز مساعد گردید. بنابراین، در سال 1348 خورشیدی نخستین پایه های یک تشکیل اسلام سیاسی در همان دانشکده شرعیات، توسط همان برگشته گان از جامعه الازهر مصر گذارده شد.

هر چند پایه گذاران اخوانیت در افغانستان که اولاً تحت نام " جوانان مسلمان "، سپس به نام " نهضت اسلامی افغانستان " و باز تحت عنوان " جمعیت اسلامی افغانستان " متبازگشت، هیچ سند کتبی مبنی بر آیین نامه و برنامه تشکیلاتی بیرون ندادند، مگر با صراحت شعارششگانه جمعیت اخوان المسلمین مصر را به زبان می آوردند. یعنی

شعار خدا، قرآن، محمد، جهاد، برگشت به اصل اسلام و استقرار حکومت خالص اسلامی، همان الگوهایی اند که ابن عبدالوهاب از ابن تیمیه، حسن البنا از بنیانگذار وهابیت و اخوانیت افغانستان هم از رهبران جمعیت اخوان المسلمین مصر برداشته اند. با این حال، ملاحظه میشود که وهابیت (سلفیسم) آل سعود و آل شیخ، درچنین بستر مساعد فکری است که در کشور ما به سهولت رخنه میکند و در خانه ها و کاشانه های مسلمانان ساده و خوش قلب افغانستان را میکوبد.

یا بعبارة دیگر، هجوم عقاید مدارس دیوبندی (به شمول پروژه طالبان) از جنوب، یورش نیروهای اشغالگر شوروی دیروز از شمال و انتقال اندیشه های سلفی اخوان المسلمین مصر از غرب، آنهم در فقدان دردناک سواد و دانش و در اوج محرومیت های ناشی از فقر اقتصادی و فرهنگی و نیز، حالت جنگزده گی و بی سرو سامانی عمومی، بستر مساعدی را برای نشر و نفوذ وهابیت در این سرزمین تشکیل میدهد.

هرچند در سالهای پسین و در اثر پالیسی های راست گرایانه دولت جمهوری اسلامی افغانستان، دست آل سعود در امور سیاسی، دینی و فرهنگی کشور ما بیشتر از پیش گشوده گشته و یک سلسله پروژه های غرض آلود آموزشهای مذهبی و اطلاعاتی را رویدست گرفته است، با آنهم، هنوز خطر عمده، کمافی السابق از جانب پاکستان متوجه سرزمین افغانستان میباشد. زیرا علاوه از آنکه سعودی ها از چندین سال بدینسو، با براه اندازی پروژه های عظیم دینی، ایجاد گروه ها، تشکلات، مدارس و مراکز خاص تبلیغی و آموزشی متعدد در خاک پاکستان، توانسته اند آن کشور را آلوده با لوث تعصبات وهابیت یا سلفیسم نموده اند، با برقراری روابط بسیار گرم مالی، اطلاعاتی، سیاسی و مذهبی با دولت این کشور، جامعه پاکستان را به کانون نفرت و انزجار دینی - مذهبی مبدل نموده اند. باساس همین نزدیکی ها و سرمایه گزاریهای سری و علنی است که (آی.اس.آی) یا سازمان اطلاعات نظامی پاکستان نه تنها اسلام آن کشور را رادیکال و خشن و ستیزه جو بار آورده است، بلکه حتا افراد ارتش را نیز مسلمانان

رادیكال نوع وهابی - دیوبندی تربیت کرده اند. بروفق برخی از آمار منتشرشده، تعداد مدارس مذهبی نوع وهابی و تروریستی درخاک پاکستان، تنها درسال 2002 میلادی بالغ بردوازده هزار با سی و پنج هزار شاگرد و چند هزار مدرس گردید. درسالهای پسین، این تعداد، به سرعت افزایش یافت و اکنون به سی هزار مدرسه، یک و نیم ملیون شاگرد و چندین هزار مدرس بالا رفته اند.

همین سرمایه گزاریهی آل سعود درخاک پاکستان و همسویی های سیاسی - استراتژیک و منافع مشترک سردمداران هر دوکشور، اگر از یکطرف موجب تولیدات سمارق وار مدارس تروریست ساز در منطقه و جهان شده، از سوی دیگر، با دخالت های آشکار و پنهان سیاسی، اطلاعاتی، نظامی و تبلیغاتی مقامهای پاکستانی علیه افغانستان، ظرف سالهای پسین، متأسفانه خونهای بسیاری را به زمین ریخت، آبادی ها و زیر بناهای متعددی را به ویرانه مبدل نمود، افکار و اندیشه هزاران شهروند این کشور را مغشوش و بیمار کرد، نا امنی و بی ثباتی سراسری را دامن زد، جنگ و فساد و اعتیاد را گسترش داد و اینک، افغانستان را در پرتگاه فرو پاشی رسانیده است.

موضعگیریهای شدیداً تکفیری علیه اهل تشیع، کشتن، ربودن و منفجر کردن جان و مال و منزل شیعه قبل از سوریه و عراق و یمن و ... قبلاً از سوی سلفی های آموزش دیده آل سعود و آل شیخ آغاز شده بود و تاحال جان هزاران شهروند شیعه مذهب آن کشور را بیرحمانه گرفته است. مثلاً، گروه هایی مانند " جیش محمد"، " لشکر طیبه"، سپاه صحابه"، " گروه جهنگوی" و امثال آنها، تاکنون از کشتار بیدریغانه داکتران،

دیپلماتان، کارمندان حکومتی، نماز گزاران شیعه به شمول مبلغین مسیحی و پروتسانت دریغ نکرده اند. در همین دوسال قبل بود که این موج خون آلود نا پاک برای نخستین بار مرز افغانستان - پاکستان را درنوردید و با انفجار عظیمی که در محوطه یکی از مزارات اهل تشیع در کابل، آنهم در روز عزا داری شیعیان انجام داده شد، ده

انسان بیگناه و بیخبر از سیاستهای غیر انسانی دو کشور عربستان و پاکستان را بکام
نیستی فرو برد.